



منصب پروانه و بهره‌های ادبی آن با تأکید بر دوره صفویه

اعظم کرمی^۱

دکترای گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشکده علوم انسانی و اجتماعی، دانشگاه علوم و تحقیقات، تهران، ایران

عبدالحسین فرزاد^۲

دانشیار پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران، ایران

محسن ابوالقاسمی^۳

استاد گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشکده علوم انسانی و اجتماعی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد علوم و تحقیقات، تهران، ایران

تاریخ دریافت: ۹۷/۳/۱ تاریخ پذیرش: ۹۷/۷/۲۷

چکیده:

«پروانگی» از کهن‌ترین و مهجورترین منصب‌های ایرانی است که تلفیق ویژگی‌های آن با عناصر پروانه، به‌عنوان نماد عشق و محبت، سبب بروز دشواری‌هایی در حوزه ادبی شده و خلاف آنچه به نظر می‌رسد، صفویه بیش از هر حکومتی موجب روایی این منصب شده است. بدین سبب که بنای دولت صفوی، بر پایه تسلیم محض و سرسپردگی و رابطه مرید و مرادی بین شاه و رعیت و برخاسته از تفکرات مذهبی و صوفیانه بوده است.

نگارندگان بر آن‌اند که با بررسی سیر تاریخی و ادبی این منصب و تطابق فرازوفرودهای آن با متون ادبی هر دوره، نقش صفویه را در احیا و اعتلای منصب

پروانه مطالعه نمایند. شواهد این پژوهش بر مبنای مطالعه مهم‌ترین متون تاریخی و ادبی هر دوره استخراج و به روش تحلیلی - توصیفی و نظم تاریخی فراهم آمده و ماحصل تحقیق، با رسم نمودار تبیین گردیده است. مطالعات، بیانگر این حقیقت است که گرچه با حمله مغول و نفوذ لغات بیگانه، تحولات لغوی در این منصب راه یافته لیکن مفهوم و ماهیت پروانگی با همان نام و اوصاف و کارکرد نخستین در تمام طول تاریخ، یکسان بوده و در پیوند عمیق مذهبی بین شاه و صوفیان با فراوانی عناصر پروانگی در آثار ادبی عصر صفوی نسبت معنی‌داری وجود داشته که به ترفیع جایگاه این منصب و تقویت نماد پروانه در شعر و آثار ادبی نیز انجامیده است.

واژه‌های کلیدی: پروانه، تصوف، منصب، تاریخ، صفوی.

۱. پیشگفتار

«پروانگی» یا «پروانه داری»، یکی از کهن‌ترین منصب‌های ایرانی است که با وجود دیرینگی و دیرپایی، بسیار مهجور و ناشناخته مانده چنانکه به نظر می‌رسد تنها نقطه نورانی آن در تاریخ سلاجقه روم نمود یافته، در حالی که این منصب در دوره صفوی، مقام و مرتبتی منیع داشته و در عالی‌ترین ذروه اعتلا بوده است.

رویدادهای اواخر عهد تیموری و منازعات خونینی که سرانجام، اخلاف شیخ صفی‌الدین اردبیلی (۷۳۵-۶۵۰ ق) را به مدت دو قرن و نیم بر اریکه قدرت نشاند، حاکی از آن است که درست در همان روزگاری که در مرکز قدرت، دولت نیمه‌جان تیموری به خاموشی می‌گرایید، ستاره اقبال صفوی طلوع کرده و با ایمان و اقتدار، امپراتوری یکپارچه و نیرومندی را بنیان نهاد. بی‌تردید انتقال قدرت به سلسله صفوی و تشکیل دولتی بزرگ و مقتدر بدون حمایت و اتحاد صوفیان سرخ کلاه، بعید و ناممکن بود. فوج کثیری از مریدان و صوفیان مطیع و مخلص و مسلحی که پشتاپشت، مرید شیخ صفی‌الدین اردبیلی بوده و در مکتب او اطاعت محض و بی‌چون‌وچرا و آئین‌جانبازی و فداکاری آموخته بودند، با تاسی به شیخ خود و با کمترین اشاره او، فرمانش را گردن می‌نهادند. آنچه قزلباش را تا این حد مطیع و منقاد می‌نمود، اعتقاد عمیق به سیادت شاه صفوی و ارتباط او با ائمه معصومین علیهم السلام بود، چرا که شاه اسماعیل و جانشینانش خود را مظهر خدا دانسته و برای خود مقام الوهیت قائل بودند (صفا، ۱۳۸۹: ج ۵، ص ۱۴۴-۱۴۵). چنین تفکری،

صوفیان سرسپرده را برای هر اقدامی آماده می‌نمود، لذا پروانگی، نخستین خصیصه مذهبی یک مرید مخلص و جانباز و درعین حال، وسیله قدرت و مایه تقرب او به دربار شاهی بود. پروانگی در شعر فارسی و به خصوص شعر عصر صفوی بسیار خوش درخشیده و در هم تنیدگی عناصر آن به عنوان یک منصب دولتی و از طرفی در جایگاه نمادی برای عشق و عاشقی، گاه موجب آفرینش صنایعی زیبا و بدیع شده که بدون اشراف به تمام جوانب موضوع، درک ظرافت‌های آن به درستی محقق نخواهد شد. ضرورت این مطالعه بدان سبب است که با تمام اهمیتی که این موضوع در عرصه متون ادبی دارد، تاکنون مطالعات کافی در این زمینه انجام نشده است. پژوهش‌های انجام شده غیر از آنچه که در لغت‌نامه‌ها و دانشنامه‌ها ثبت گردیده مقاله‌ای است با عنوان «پروانگی در تشکیلات حکومتی سلجوقیان روم» که نگارندگان (خضری؛ بابایی، ۱۳۹۳) به طور خاص به تبیین جایگاه پروانه از منظر تاریخی در عصر سلجوقیان روم پرداخته‌اند. مطالعه پیش رو سعی دارد با استفاده از اسناد برآمده از منابع مهم و معتبر تاریخی و ادبی، ضمن نگاه اجمالی به پیشینه این منصب، جایگاه آن را در عصر صفوی بررسی نموده و سیر تطوّر و اهمیت آن را در دوره‌های مختلف با رسم نمودار بازنماید. محتوای بحث در دو بخش اصلی «پیشینه تاریخی» و «بهره‌های ادبی» تنظیم گردیده است.

۲. مسأله تحقیق

تکرارهای مکرر «منصب پروانه» در شعر شاعران مطرح عصر صفوی، مانند صائب تبریزی، بیدل دهلوی، اهلی شیرازی و ... برای پاسخ بدین سؤال، شوری در ذهن خواننده برمی‌انگیزد که آیا به راستی منصب پروانه، حقیقتی است در عالم واقع یا مجازی است صرفاً شاعرانه و خیال‌انگیز؟ فرضیه‌ای که نگارندگان را بدین کندوکاو واداشته، آن است که عشق و عرفان، دو حقیقت توأمان و انفصال ناپذیرند و همانگونه که این هر دو از آغاز، در شعر شاعران عارف مسلک، بیش از دیگران تجلی یافته می‌توان فرض نمود در عالم واقع نیز با تصوّف و پروانگی در عصر صفوی، نیرومند شده باشد؛ زیرا پروانگی اگرچه به عنوان یک منصب درباری از ابتدا در دربار پادشاهان ایران مطرح بوده، اما در هیچ دوره‌ای این چنین به کمال نبوده است.

۳. ریشه‌شناسی واژه

پروانه: [پَر نَ / نِ] در لغت به معنی ۱- حشره سیاه رنگی است که شب‌ها خود را به نور شمع می‌زند و بدان حشره چراغ و چراغ واره گویند. ۲- سیاه گوش یا حیوان گوشت‌خواری که پیشاپیش شیر حرکت کرده و با فریاد و سروصدای خود جانوران دیگر را از حضور شیر آگاه می‌کند. (دهخدا، ۱۳۳۷: ذیل واژه) بررسی‌های تاریخی و ریشه‌شناختی، حکایت از آن دارد که پروانه (parva' nak) واژه‌ای با اصالت فارسی میانه بوده و همچون برخی از اصطلاحات دیوان برید، به لغت عرب راه‌یافته و معرب آن «فُرَانِق» و «فَرَوَانِق» به معنای پیک و قاصد است. (سرکاراتی، ۱۱۵۲/۱)

لغو یون، «فَرَوَانِق» را خادم یا حامل خریطه‌ها و کیسه‌های پستی معنا نموده‌اند. (خوارزمی، ۱۴۲۸ ق: ۷۵؛ تنوخی، ۱۹۹۵: ۵۴/۱) زمخشری نیز به یک سند از شعر «امرؤ القیس» با این قول، هم‌رأی است (زمخشری، ۱۴۰۲ ق: ۲۵۳/۱) برخی نیز آن را «فرانق البرید» پیشرو برید» تعبیر کرده‌اند، کسی که «صاحب برید» را راهنمایی کند و آن را از نوع «فُرَانِق الاسد» دانسته‌اند و آن جانوری است که پیشاپیش شیر حرکت کرده و فریاد می‌زند؛ گویی می‌خواهد مردم را از آمدن او آگاه کند. (ابن منظور، ۱۳۸۸ ق: ۳۰۷/۱۰؛ حسینی زبیدی، ۱۳۹۹: ۳۰۱/۲۶) و احتمالاً ویژگی‌های مأخوذ از این تعبیر است که سبب شده پروانه، معانی مجازی گوناگونی پذیرد مانند: فرمان پادشاهان، حکم نامه، حکم، اذن، جواز، اجازه، تذکره عبور و مرور، گذرنامه، برات، حواله، قاصد، پیک، برید، حاجب و فرمان رساننده و پیشرو لشکر. (برهان، ۱۳۷۶؛ بهار، ۱۳۷۹؛ دهخدا، ۱۳۳۷؛ معین، ۱۳۹۱ ذیل واژه)

۴. بررسی پیشینه تاریخی بحث

۱/۴. دوره غزنوی و پیش از آن

سابقه «برید» در ایران، به روزگار پیش از اسلام می‌رسد. بر پایه روایتی از «زین الاخبار» پس از مرگ خسرو انوشیروان، در خزینه او انگشترهایی یافتند با نگین و حلقه‌های گران‌بها و نقوش و تصاویری که هر یک برای مهر کردن سندی خاص به کار می‌آمد. از جمله آن‌ها انگشتری از یاقوت سرخ با نقش شاه برای مهر کردن منشورها و سجل‌ها، انگشتری با نگین جزع و حلقه زرین و نقش سواری تازنده، برای مهر کردن خریطه‌ها، انگشتری با نگین یاقوت سرخ و نقش کبش کوهی و حلقه زرین برای مهر کردن

امان‌نامه‌های عاصیان، انگشتی خماین با نقش سر خوک، برای فرمان‌های قتل و نیز انگشت‌هایی با نقوشی دیگر برای مهر کردن نامه‌های پادشاهان، جواهرآلات خزینه، جامه خانه، بیت‌المال، خوراک، دارو و خوشبوی‌ها. (گردیزی، ۱۳۶۳: ۹۶-۹۹) بدین اعتبار می‌توان در این دوره جایگاه پروانه را، هم به عنوان یک مهر و نشان دولتی و هم به عنوان مهم‌ترین عنصر سازمان برید تثبیت نمود.

تاریخ بیهقی گزاره‌هایی مبنی بر وجود برید در دوره غزنویان دارد. عاملان این دستگاه، آن‌چنان در ایصالِ خبر، ورزیده و توانمند بودند که با اسکدار و مجمّزانِ پیاپی، جزئی‌ترین اخبارِ پادشاهی را بی‌کم‌وکاست به مقصد می‌رساندند. اگرچه در این تشکیلات از عنوان «پروانه» احتمالاً به سبب غلبه لغات و مفردات عربی ذکر می‌شود، ولی کاربرد فراوان اسامی کارگزاران دستگاه برید، مانند حاجب، صاحب برید، نایب برید، اسکدار، مجمّز و قاصد، حکایت از وسعت آن نهاد داشته و اینکه حاجب بزرگ در رأس این سازمان بوده است. (بیهقی، ۱۳۹۰: ۴۲۹، ۳۴۵، ۱۱۷، ۹۶)

از معروفان این منصب در عهد غزنوی و از محبوب‌ترین چهره‌های تاریخ بیهقی، حاجب بزرگ، علی بن ایل ارسلان، معروف به علی قریب یا علی خویشاوند است. او در روزگار محمود، مقام سپهسالاری داشته و در بسیاری از جنگ‌ها، در قلب سپاه قرار می‌گرفت؛ (گردیزی، ۱۳۶۳: ۴۰، ۴۲۹، ۴۱۷؛ بیهقی، ۱۳۹۰: ۱۰۱) او در رأس حاجبان دربار، مقام و مرتبتی رفیع داشته و حاجبان تحت امر او، در ولایات مختلف، علم امارت و شحنگی می‌افراختند و به راستی مقام و حشمت او در دستگاه غزنوی کم از پادشاهی نبوده است. (بیهقی، ۱۳۹۰: ۱۰۵) سندی از تاریخ گردیزی دایر بر آن است که علی قریب در میان حاجبان دیگر، مقام پروانگی داشته و مثال‌های سلطان به واسطه او به دیگر حاجبان ابلاغ می‌گردید. (گردیزی، ۱۳۶۳: ۴۱۷) علی حاجب پس از مرگ سلطان محمود، در به تخت نشاندن امیرمحمد، فرزند کوچک‌تر سلطان و سپس بازداشت او در قلعه کوهتیز و بر تخت نشاندن مسعود به جای او، نقش موثری داشت. پس از مرگ سلطان محمود تا زمان سلطنت امیرمحمد، خود رأساً به کدخدایی امور پرداخته «علی امیر نشان» نام گرفت (بیهقی، ۱۰۳: ۱۳۹۰) اما عاقبت، جان بر سر لیاقت و کاردانی خود کرد و با جمعی از پدربان، به دسیسه دربار مسعود کشته شد و بدین سان پس از او، حکومت غزنوی که از وجود

دولت‌مردی امین و آگاه و مشاوره‌ی خردمند و خیرخواه محروم شده بود در سرایشی سقوط افتاد.

۴ / ۲. دوره سلجوقی

متون نظم دوره سلجوقی نیز، «پروانه» را هم به عنوان یک سند و مجوز و حکم از سوی مقام عالی کشور و هم به عنوان پیک خاص شاه و محرم و معتمد و جانبازی که آماده هرگونه فداکاری و جان‌فشانی برای سلطان است تأیید می‌نماید. در «سیر الملوک» از پروانه در دو جای سخن به میان آمده؛ یکی به معنای حاجب و دیگر به معنای حکم و فرمان دیوانی:

پس گفت: «چرا باید که در سرای ما بر ستمکاران گشاده بود و بر ستم دیدگان بسته؛ که لشکریان و رعایا هر دو زیردستان و کارکنان ما اند بلکه رعایا دهنده‌اند و لشکریان ستاننده، پس واجب چنان کند که بر دهنده، در گشاده‌تر باشد که بر ستاننده و از بی رسمی‌ها که می‌رود و بیدادی‌ها که می‌کنند و از پروانه‌های دهلیزی، یکی آن است که متظلمی به درگاه آید بنگذارند او را که پیش من آید و حال خویش بنماید. اگر این زن، اینجا راه یافتی او را به شکارگاه رفتن حاجت نیوفتادی.» پس بفرمود تا سلسله‌ای سازند و جرس‌ها درآویزند چنانکه دست هفت‌ساله کودک بدو رسد تا هر متظلمی که به درگاه آید او را به حاجبی حاجت نبود، سلسله بجنباند جرس‌ها به بانگ آیند، نوشیروان بشنود ...

نکات قابل‌تأمل در این روایت آن است که «پروانه‌های دهلیزی» به‌صراحت به حاجب و دربان تعبیر شده، دیگر آنکه از واژه «بی رسمی‌ها» می‌توان چنین پنداشت که رسم پروانگی، پیش از شاهان ساسانی نیز معمول بوده و «کسری»، با نصب جرس و زنگ و زنجیر در اختیارات حاجبان تجدیدنظر نموده است. توضیح آنکه در صورت صحت چنین برداشتی از مفهوم پروانه، وجود دو حرف [و از] پیش از «پروانه‌های دهلیزی»، زائد به نظر می‌رسد. (خواججه نظام‌الملک، ۱۳۴۷: ۵۲-۵۳) در شاهد بعدی، پروانه به معنای فرمان و حکم شاه به دیوان و خزانه است، مبنی بر پرداخت احسان و اقطاع. خواججه در این سخن به حساسیت منصب پروانه اشاره و از آن به رسالت تعبیر نموده است:

پروانه‌ها می‌رسد به دیوان و خزانه و از مهمات ولایت و اقطاع و صلوات، باشد که بعضی از این فرمان‌ها در حال خرمی باشد و این کاری نازک است اندر این احتیاط تمام می‌باید

و باشد که گویندگان را نیز تفاوتی افتد یا چنانکه باید نشنیده باشند. باید که این رسالت بر زبان یک تن باشد و آن یک تن به زفان خویش گوید نه به نیابت... (همان، ص ۱۱۸)

با حمله مغول و ضعف و فتور دستگاه آل سلجوق، پروانگی در مقطعی از تاریخ به سبب وجود شخصیت‌های شایسته و نامداری چون ایلی پروانه، نظام‌الدین خورشید و امیر معین‌الدین سلیمان دیلمی، به مقامی بالاتر از «امیر حاجبی» ارتقا یافت. ابن بی‌بی (ص ۲۸۸؛ ۴۰۸) و آقسرای (ص ۴۴-۴۵) می‌نویسند زمانی که نظام‌الدین خورشید، منصب پروانگی داشت، معین‌الدین، مقام امیر حاجبی داشته و پس از قتل او به دست مغول، معین‌الدین جانشین او در این منصب گردیده است. بررسی سیر تطّور پروانگی، بدون اشاره به معین‌الدین پروانه - برجسته‌ترین چهره عصر سلجوقی - ناقص و ناتمام می‌نماید. خاصه آنکه او نیز از بد حادثه، سرنوشتی ناگوار مشابه سرنوشت علی قریب، پروانه روزگار غزنوی داشته است. بی‌گمان اهمیت و شکوه پروانگی در عهد سلجوقیان روم، بیش از همه مدیون وجهه سیاسی او به عنوان وزیری سیّاس و بانفوذ در این دوره است. گفته شده معین‌الدین سلیمان بن علی دیلمی معروف به «پروانه» که در روزگار کودکی رکن‌الدین سلجوقی، نایب‌السلطنگی او را در ایلخانی مغول بر عهده داشت، بعدها احتمالاً به سبب انگیزه‌های دینی، با همدستی الملک الظاهر بیبرس بندقداری (۶۵۸-۶۷۶ ق) پادشاه سنی مذهب یکی از ممالیک بحری مصر، موجبات شکست لشکر مغول را در ابلستین روم فراهم آورد.

اباقاخان (۶۳۱-۶۸۰ ه.ق) که به واسطه ازدواج با مریم، دختر امپراتور بیزانس با مسیحیان متحد شده بود، آن‌چنان از این هزیمت خشمناک بود که پروانه را با سی‌وشش تن از نزدیکانش بدین اتهام به قتل رسانید. مغولان پس از قتل، جسد او و بستگانش را قطعه‌قطعه کردند و در دیگ‌ها پختند و خوردند و گویند اباقاخان هم از این آدم‌خواری بی‌نصیب نماند و آتش خشمش را بدین طعام فرونشاند! (صفا، ۱۳۸۹: ج ۳/۱، ۵۷۵) ابن بی‌بی، رزانت و کفایت و درایت امیر معین‌الدین را با صفت «طود اشم و بحر خصم» ستوده است (ص ۶۸۴) و آقسرای گفته است: «امور کلی و جزئی به رأی صائب پروانه تعلق داشت و جمله ارکان دولت را مرجع آمال و مقاصد، حضرت والای او بود.» (ص ۹۷) صاحب «تاریخ بناکتی» نیز، پروانه را مدیر مملکت رکن‌الدین سلجوقی نامیده. (داود بن محمد، ۴۰۷: ۱۳۴۸) و گویند اقتدار او به اندازه‌ای بود که «مغول همچو انگشتی بود در دستش گردان...» (جلالی، ۱۳۷۵: ۹۹) پس از معین‌الدین پروانه، در سراسر عصر مغول و

تیموری فردی به کفایت و لیاقت او در این منصب دیده نشد و «منجوق دولت سلجوق روی در تراجع نهاد.» (آقسرای، ۱۳۶۲: ۱۰۲)

۳/۴. دوره تیموری

از ویژگی‌های این عهد، فراموشی لهجه کهن فارسی و نفوذ کلمات و اصطلاحات مغولی و ترکی جغتایی است که منجر به تغییر پروانه به پروانچی / پروانه‌چی شد. (صفا، ۱۳۸۹: ۴/۴۶۵) در این عصر دخل و تصرف‌های بی‌رویه‌ای که از روزگار مغول در بیت‌المال و خزانه ایجاد شده بود امور خزانه را «نا مضبوط» و مختل کرده و کشور را به تباهی کشانده بود (خواند میر، ۱۳۵۳: ۱۸۵/۳) چون نوبت فرمانروایی غازان خان رسید احوال خزانه را سامان بخشیده و قوانینی وضع نمود و صدور پروانه را در حوزه اختیار وزیر قرار داده و مجوز خود را بر آن فرض و لازم نمود و از اختیارات پروانچی در امور مالی کاست؛ از این‌رو پروانچی در عصر تیموری، به خزانچی تعبیر شده است. (خواند میر، ۱۳۵۳: ۱۸۶/۳) این منصب از «جلال مناصب سرکار سلطنت» (همان، ۳۲۶/۴) و پس از مقام صدارت، حائز برترین مقام در ملک و مال و نیز صاحب «دیوان رسالت و پروانه» بود. (رازی، ۱۳۸۹: ۲۷۹؛ خواند میر، ۱۳۵۳: ۸۵) پروانچی در محضر پادشاه، اطاقه بر سر گذاشته (رازی ۱۳۸۹: ۱۳۲۶)، صاحب مَهر خاص یا مَهر بزرگ همایون و پروانه بوده (خواند میر ۱۳۵۳: ۴۵۰/۳) و بر جمیع پروانجات ملکی و مالی مهر می‌زد. در روز دیوان و رسیدگی به شکایات در دیوان‌خانه نشسته و فرمان‌های شاه را تحریر و توقیع می‌نمود. (همان، ص ۲۰۷، ۴۵۴) او خزانه‌دار و مأمور پرداخت صله‌ها و هدایای نقدی نیز بود. (فخرالدین صفی، ۱۳۴۶: ۲۵۳؛ رازی ۱۳۸۹: ۱۶۱۰؛ خنجی اصفهانی، ۱۳۷۹: ۱۱۲) اما به‌رغم تمام تعظیم و تکریمی که علی‌الظاهر برای این منصب ملحوظ شده، پروانه همچون گذشته به اوصاف جانبازی و فداکاری متصف نبوده و در امور ملکی ورود نمی‌کرد و به مثابه پیکری بی‌روح و کالبدی بی‌جان می‌نمود. آیا به راستی پروانگان، آداب پروانگی به فراموشی سپرده و طریق جانبازی و جان‌سپاری از یاد برده بودند یا آن عشق گرم و سرکشی که آنان را به طواف دوست‌واری داشت در غوغای مرگ و تباهی و طوفان یاس و ناامنی و ناکامی به رخوت و سردی گراییده بود؟

۴/۴. دوره صفوی

این دوره نسبت به گذشته، از نظر تشکیلات درباری و بسط و گسترش مقام‌های دولتی به مجموعه‌ای زیبا و بی‌نظیر از عناوین و القاب می‌مانست؛ اما در تجمل باشکوه و افراط‌آمیزی که از تارک زرق‌وبرق تاج‌های خواجه‌ها و آقایان و صاحبان «چی‌ها» و «باشی‌ها» می‌درخشید، گویی پروانه، منصبی بود که تنها در شعر شاعران دیده‌شده و نمود عینی نداشت؛ مع‌هذا اوصاف بارز پروانگی مانند عشق، فداکاری و جانبازی در پیشانی صوفیان قزلباش مشهود بود. این همان اعتقاد راسخ و عزم بلندی بود که آنان را از زوایای خانقاه‌ها به درآورده، سلاح بر دستشان نهاد و پروانه‌وار گردِ شمع وجود «مرشد اعظم» فراهمشان آورد. صوفیان برای شیخ خود مقام الوهیت قائل بودند و در برابر او سجده کرده، زمین را می‌بوسیدند و در رکاب شیخ، بدون اسب و با پای پیاده به میدان می‌شتافتند. (کمپفر، ۱۳۶۳: ۸۹؛ مینورسکی ۱۳۶۸: ۵۴) گفته شده در توحیدخانه مستقر در عالی‌قاپو، دویست صوفی از خانواده شاهی با کلاه سرخ دوازده ترک و سبلیت بلند و انبوه، مجهز به شمشیر و خنجر و تبر، به امر محافظت از مرشد خود مشغول بودند. (مینورسکی ۱۳۶۸: ۵۶) مهارت و چابکی بازمانند و عقاب‌گونه صوفیان در به کار بردن سلاح به حدی بود که از منظر سفرا و جهانگردان خارجی پنهان‌نمانده است. (کارری ۱۳۴۸: ۱۶۹) آنان به‌راستی سر بر آستان ارادت و اطاعت شیخ داشتند. میرغضب‌های هولناک او با یک اشاره در طرفه‌العینی، مجرمان و مخالفان را زنده‌زنده از هم دریده و خورده و یا طعمه حیوانات وحشی می‌نمودند (جنابدی، ۱۳۷۸: ۴۵۱؛ کمپفر، ۱۳۶۳: ۱۵۳، ۲۳۹؛ کارری، ۱۳۴۸: ۱۶۶) حکم مرشد صفوی، به‌مثابه حکم خدا بود و «یساولان^۴ بهرام صولت» شاه صفوی، برای اجرای حکم او منتظر رقم و فرمان و پروانه نمی‌ماندند و گاه با یک‌تکه سفال یا سنگ‌ریزه، بدون چون‌وچرا، فرمان شاه صفوی را گردن می‌نهادند. (جنابدی، ۱۳۷۸: ۳۵۶)

از چهره‌های بارز این منصب، فردی است به نام نجم‌الدین مسعود که از بیم کوسه عباس، سپه‌سالار سنی مذهب حاکم رشت، به درگاه شاه اسماعیل رفته و پس از طی

۴- یساولان صوفیان بسیار مورد اعتماد شاه بودند که ملازم دربار بوده و در داخل کاخ به کشیک و درباری و محافظت از شاه می‌پرداختند (دلاواله ۱۳۸۱؛ کمپفر ۱۳۶۳؛ حسینی حائری ۱۳۴۲ ص ۳۵۲) گاه به الجی‌گری نزد سلاطین رفته و مأموریت‌های مهم از جمله قتل بدخواهان شاه را بر عهده می‌گرفتند (جنابدی ۱۳۷۸ ص ۳۵۶؛ شکری ۱۳۵۰ ص ۴۵۴؛ خورشید بن قبادالحسینی ۱۳۷۹، ص ۱۸۲، ص ۱۸۶)

مدارج رفیع، به منصب «وکالت نفس نفیس همایون» نائل گردید (خواند میر، ۱۳۶۲: ۴۹۰/۳-۴۹۱). این منصب بالاترین مقام حکومتی یا همان نایب‌السلطنگی بود و نجم‌الدین مسعود دومین فردی بود که پس از حسن بیک، معلم و لله سابق شاه اسمعیل، بدین مقام رسید. (مینورسکی، ۱۳۶۸: ۸۱؛ سیوری، ۱۳۷۲: ۳۱). صاحب عالم آرای امینی صریحاً از امیر نجم‌الدین مسعود، به‌عنوان پروانچی در آغاز این دولت نام برده و می‌نویسد: «سواى جناب فضایل انتسابِ شیخ نجم‌الدین مسعود پروانچی که به عنایت حضرت اعلی در این وقت منصب امارت دیوان یافته و بازوی مکنشش دست اقتدار سایر امرای عالی مقدار برتافته بود، کسی دیگر را در امور مملکت و مال به هیچ‌وجه مدخل و مجال نبود. (خنجی اصفهانی، ۱۳۷۹: ۴۳۱) در عالم‌آرای صفوی جایگاه نجم این‌چنین توصیف شده: «نجم هیچ‌کس را به وجود نمی‌گذاشت، زیرا که جانشین شاه بود و مَهر و کالت در گردن او بود و مَهر شاه بی‌مهر نجم برمی‌گردید و مَهر نجم بی مَهر شاه بر نمی‌گردید.» (شکری، ۳۰۵: ۱۳۵۰) او منصب امیرالامرای یا سپه‌سالاری داشته و مَهر او در دیوان، بر بالای مَهر امرای دیگر جای می‌گرفت. (منشی قمی، ۱۳۸۳: ۹۶). گفته شده نجم در بسیاری از عزل و نصب‌ها دست داشته و قتل برخی شخصیت‌ها به سعایت و اغوای او صورت می‌گرفت. (همان، ص ۹۸؛ روملو، ۱۳۴۹: ۱۴۶) بعدها شاه‌عباس از قدرت قزلباش کاست و منصب وزارت را جانشین وکالت نمود. (مینورسکی، ۱۳۶۸: ۸۲) منصب «رسالت و پروانه» که تا این زمان در جایگاه وکالت، بر امور ملکی و مالی حکم می‌راند در اختیار «ایشیک‌آقاسی باشی» (=رئیس آقایان بیرون) قرار گرفت. جنابدی در «روضه‌الصفویه» به‌صراحت، منصب رسالت و پروانه را مترادف «ایشیک‌آقاسی باشی گری = رئیس آقایان بیرونی» عنوان نموده است. (جنابدی، ۱۳۷۸: ۴۵۶)

ایشیک‌آقاسی باشی، ریش‌سفید کل یساولان (یساولان صحبت^۵ و یساولان مجلس^۶)، «ایشیک‌آقاسیان دیوان»^۷ و «قاپوچیان»^۸ و «جارچیان دیوان» بود. امور مجلس شاه را

^۵ - رئیس تشریفات است در میهمانی‌های رسمی جایش پس از ایشیک‌آقاسی باشی است. آنان از بین پسران اشراف و بزرگان انتخاب می‌شدند و زیر نظر الله‌های مجرب تربیت می‌شدند و فنون نظامی، چوگان‌بازی و نقاشی می‌آموختند (کمپفر، ۱۳۶۳: ۵۶؛ مینورسکی، ۱۳۶۸: ص ۱۲۱)

^۶ - فرقیان با یساولان صحبت آن بود که یساولان صحبت در میهمانی‌ها در حضور شاه می‌ایستادند درحالی‌که یساولان مجلس فرمان‌ها و احکام شاه را به مجلس نشینان می‌رساندند. (مینورسکی، ۱۳۶۸: ص ۱۲۱)

نظم و نسق داده و ترتیب نشستن یا ایستادن همه مقامات کوچک و بزرگ را در مجلس مقرر می‌نمود. او به درخواست امرای ریش سفید قورچی^۹ و غلام^{۱۰} و با کسب اجازه از وزیر اعظم، موجب و تیول و همه ساله قورچیان و غلامان و کلیه قشون تحت امرشان را امضا می‌کرد. اعلام پای بوس فرمودن مقامات و دیگر مجلسیان نیز از اختیارات او بود (میرزا سمیع، ۱۳۶۸: ۸) سانسون در سفرنامه‌اش (ص ۳۳)، مقام ایشیک آقاسی باشی را این‌گونه ترسیم نموده است: «...مقام خانی دارد، در هنگام بارهای عام، ریاست تشریفات عالیّه سلطنتی به عهده اوست. عصایی که از ورقه‌های طلا پوشیده شده و به گوهرهای گران‌بها مزین گردیده به دست می‌گیرد. در میان همه سرداران حاشیه سپاه پادشاه، او تنها کسی است که لباسش از همه فاخرتر است... او همواره در جلوی پادشاه، درحالی که بر عصای فرماندهی خویش تکیه زده است می‌ایستد. بازوی سفرای دولت خارجه را و همه باریافتگان دیگر را درحالی که آنان به ادای احترام و به تعظیم مشغول‌اند به دست می‌گیرد... هنگامی که شاه سوار می‌شود در جلوی او حرکت می‌کند... رئیس دربار و رئیس تشریفات دربار در هیچ‌یک از بارهای عام و اعیاد درجایی نمی‌نشینند بلکه باید به وظایفی که خاصه شغل

^۷ - مأموران تشریفات

^۸ - دربان‌های شاهی که در ردیف امرای دیگر مانند بساولان و ایشیک آقاسیان مأمور ورود و خروج به دربار بوده و در روزهای قدغن و قرق با چوب و گرزهایی در دست به مراقبت می‌پرداخته و گاه نیز به سبب زیان‌آوری و صریح‌اللهجه بودن به رسم رسالت مأموریت می‌یافته‌اند. (منشی قمی، ۱۳۸۳: ج ۲ ص ۶۲۶۹؛ روملو، ۱۳۸۴: ج ۲ ص ۶۹۱-۶۹۲؛ شاملو، ۱۳۷۱: ۸۱)

^۹ - صوفیانی بودند که هر یک به سلاح‌های مختلف مجهز بودند و مانند یک انبار متحرک مهمات می‌نمودند. دارای کلاه سرخ قزلباش و سیبل‌های بلند بودند (مینورسکی، ۱۳۶۸: ص ۵۳) آنان سواره‌نظام ترک نژاد بودند با قامت‌های بلند و افراشته که از آغاز در رکاب شاه اسماعیل بودند و بهترین منصب‌ها را از آن خود کرده بودند کم‌کم قدرتشان زیاد شد و در دوره سلطان محمد خدابنده با او به مخالفت علنی پرداختند شاه‌عباس برخی از سرانشان را اعدام نمود و نیروهای دیگری را به نام قوللر (=غلام) جانشین آنان نمود. (کمپفر، ۱۳۶۳: ۸۷-۸۸)

^{۱۰} - غلام‌ها (=قوللر) سپاه سواره بوده و به همه سلاح‌ها مجهز بودند این منصب در دوره شاه‌عباس اول و با هدف محدود کردن قدرت لجام‌گسیخته قورچیان به وجود آمد. آنان از بومیان کشورهای شمالی مانند گرجستان و قفقاز و حتی مسکو بودند آنان مسیحی تبار بوده و بعدها به اسلام گرویدند. از زمان شاه‌عباس به بعد حفاظت از جان شاه بر عهده آنان بود. (مینورسکی، ۱۳۶۸: ۵۴-۵۵؛ کمپفر، ۱۳۶۳: ۸۹)

آن‌هاست بپردازند ... نخستین باید هیچ‌گاه از بالای سر پادشاه نظر بر ندارد و دیگری باید به خدمت دائمی او مشغول باشد.»

۵. پروانه، نماد عاشقی

احتمالاً رودکی، شاعر دربار سامانی، نخستین شاعری است که صفت عاشقی را به پروانه نسبت داده است؛ آنجا که می‌گوید:

چو عارض بر فروزی می‌بسوزد چو من پروانه بر گردت هزارا
رودکی، ۱۳۷۶: ۶۶

بعد از او اگرچه، این نماد را کم‌وبیش در شعر دیگر شاعران پیش از عهد سلجوقی می‌بینیم اما ابوسعید ابوالخیر، شاعر زهد پیشه و عارف مسلک این دوره را در این میدان، پرکارتر از همالان خود یافته، مضافاً این‌که او به این مضمون، صبغه عشق و عرفان نیز داده و در تمام موارد پنج‌گانه‌ای که از این واژه سخن گفته آن را در خدمت عشق و دلدادگی نهاده است. با رونق تدریجی عرفان و تصوف، پروانه به‌عنوان نماد و مظهر عشق و فداکاری و جانبازی به‌خصوص در شعر صوفیانه قوت می‌گیرد. در آغاز، مفاهیم دیوانی پروانه، اوصاف و عناصر خود را و مدار ویژگی‌های ذاتی پروانه شیر و شمع (که هر دو مظهر عشق و جانبازی است) بود؛ اما به تدریج ادبیات تعلیمی صوفیان با خلط این عناصر، مفاهیم دیوانی تازه‌ای پدید آورده و از رهگذر این دادوستدها افق‌های نوی را به روی مخاطبان گشود. فراوانی کاربرد این عنصر در اشعار باباطاهر، ازرقی، مسعود سعد و انوری به‌قدری ناچیز است که مجموع آن به‌سختی از شمار انگشتان دست فراتر می‌رود، اما در همین اندک نیز جز باباطاهر که شعرش حلاوتی از زهد و عرفان دارد، معاصرانش صرفاً از پروانه شیر و شمع سخن گفته‌اند ولی آنگاه که دور شاعری به سنایی، خاقانی و نظامی و عطار می‌رسد، تعلیم و آموزه‌های عرفانی، انقلاب و موج تازه‌ای را در عرصه واژگان و مفاهیم پدید آورده؛ از این‌روی در اشعار سنایی غیر از رمز عشق و عاشقی مفهوم دیگری از پروانه مستفاد نمی‌شود. عطار به‌عنوان شاعری که بیش از معاصرانش دارای تمایلات عرفانی بوده، کاربرد این عنصر سمبلیک را به اوج می‌رساند؛ ضمن اینکه نخستین بار نیز اوست که تحت تأثیر عرفان و تصوف، حکایت «پروانگان» را در قالب تمثیلی رمزآلود در «منطق‌الطیر» به تصویر می‌کشد. شاعر در این داستان، از عاشقان عارفی سخن رانده که به جست‌وجوی مطلوب خود پرداخته، هر یک به مرتبه‌ای از مراتب یقین دست‌یافته‌اند. در آرمان‌شهر عطار، محب صادق اوست که

پروانه کردار خود را در آتش عشق دوست سوخته و به والاترین مرتبه قرب که همان حق‌الیقین است واصل گردد. (عطار، ۱۳۶۶: ۴۸۱) پس از او، شعر مولانا بیش از سایر هم‌عصرانش به غنای نماد پروانه خدمت نموده است و این ویژگی بیش از همه مرهون روابط حسنه معین‌الدین پروانه با مولاناست. او از مریدان و ارادتمندان مولانا و برخی از مشایخ بود و از ایشان ارشاد و هدایت می‌گرفت و گزافه نیست اگر شهرت پروانه را پس از حسن تدبیر او در مملکت‌داری، وامدار مناسبات مرید و مرادی و مراودات او با جلال‌الدین محمد مولوی بدانیم. برخی از غزلیات مولانا مانند غزل ذیل، این اندیشه را به اذهان متبادر می‌نماید که او از خدمت پروانه در دستگاه مغول ناخرسند بوده و بسا که او را به خروج از آن ترغیب نموده باشد:

پروانه شد در آتش گفتا که همچین کن
می‌سوخت و پر همی زد بر جا که همچین کن...
گر سیم و زر فشانی در سود این جهانی
سودت ندارد آن‌ها الا که همچین کن
مولوی، ۱۳۷۶: ۲۰۴۱

شاعران صوفی مسلک عصر تیموری مانند عبدالرحمن جامی و شاه نعمت‌الله ولی جز چند بیت ضعیف عاشقانه به مفهوم پروانه چیزی نیفزودند. لیکن اهلی شیرازی با سرودن مثنوی عاشقانه «شمع و پروانه» در ۱۰۱۳ بیت، پروانه را به‌عنوان نماد عشق و عاشقی در پایه‌ای بالاتر از پیش نشانده. (اهلی شیرازی، ۱۳۴۴: ۵۷۱)

۶. بهره‌های ادبی از منصب پروانه

مطالعه سیر تطور تاریخی و ادبی منصب پروانه، بیانگر این حقیقت است که این منصب و اوصاف چهره‌های تأثیرگذار آن در ترفیع جایگاه پروانه به‌عنوان یک نماد عاشقانه، بسیار مؤثر بوده و تصوف بستر مناسبی برای رشد آن گردیده چرا که روابط شاه و پروانه بی‌شبهت به رابطه شمع و پروانه نبوده و تحت تأثیر معتقدات صوفیان صفوی، این روابط نزدیک‌تر و وجوه دیگری نیز به نماد پروانگی افزوده شده است. از این‌روی دوره صفویه بدون هیچ شائبه‌ای برجسته‌ترین دوره تاریخ ایران، از نظر ظهور آداب و آئین پروانگی در ادبیات بوده و به‌خصوص سائب تبریزی شاعر نازک خیال و دقایق نگار این عهد، بسیاری از ظرایف آن را باز نموده است. او به‌تنهایی به اندازه تمام شاعران پیش و پس از خود به نمادینه سازی پروانه خدمت نموده، چنانکه اگر او را شاعر پروانه‌ها نیز بنامیم سخنی به‌گراف نگفته‌ایم. پس از او بیدل دهلوی بیش‌ترین توفیق را در این باب داشته است.

۱/۶. جایگاه پروانه پیش از عهد صفویه به روایت شعر:

- پروانه و قرب و منزلت

چیست عاشق را جز آن کآتش دهد پروانه‌وار اولش قرب و میانه سوختن، آخر فنا
خاقانی، ۱۳۸۲: ص ۱

- پروانه و اقتدار

جانی که برافروزد از شمع جمال تو می‌دان که ز پروانه، کفر است اگر ترسد
عطار، ۱۳۶۸: غ ۲۴۷

رهرو دل ایمن است از رصد دهر از آنک کمتر پروانه است، دهر ز دیوان او
خاقانی، ۱۳۸۲: ۳۶۲

تو پروا نداری که پروانه داری تو پیمان ندانی که پیمانہ دانی
خواجوی کرمانی ۱۳۷۴، غزل ۹۰۰

- پروانه و جانبازی

تو چو شمعی و جهان از تو چو روز من چو پروانه جانباز امشب
عطار، ۱۳۶۸: غ ۱۴

- پروانه و سپاه‌سالاری

ز سیمرغی برد قلاب کاری دهد پروانه‌ای را قلب داری
نظامی، ۱۳۷۸: ۳۵۴

- پروانه و مشعل‌داری

صبح که پروانگی آموختست خوش‌تر از آن شمع نیفروختست

همو، ۱۳۷۸: ۳۳

- پروانه و رسالت

تا چند مرا ز بیم و امید پروانه دهی به ماه و خورشید
همو، ۱۳۷۸: ۴۴۰

- پروانه قتل

پروانه غمش را هر دم به خون خلقی شمشیر تیز یابی، فرمان تازه بینی

خاقانی، ۱۳۸۲: ۴۳۲

پروانه او گر رسد در طلب جان چون شمع همان دم به دمی جان بسپارم

حافظ شیرازی، ۱۳۷۰: غ ۳۲۵

- پروانه احسان

به شیر و شکرش پروانه می‌داد چو شهش تربیت در خانه می‌داد

عطار، ۱۳۵۵: ۸۶۷

زان سان که روز مجلس در خلعتی که بخشد ز اطلس بطانه سازد پروانه نوالش

خاقانی، ۱۳۸۲: ۲۲۸

- پروانه عزل

مرا آئینه وحدت نماید صورت عنقا مرا پروانه عزلت دهد ملک سلیمانی

خاقانی، ۱۳۸۲: ق ۲۲۱

- پروانه وصل

گفت بی پروانه نتوان یافتن را زآنکه شمع خاورم

گفتم از پروانه و خط درگذر من نه میر ملک و شاه کشورم

خواجوی کرمانی، ۱۳۷۴: غ ۶۵۱

- پروانه امان

جهان پناها عدل تو خلق عالم را ز جور حادثه پروانه امان آورد

عبید زاکانی، ۱۳۷۹: ۱۴

۲/۶. جایگاه پروانه در دوران صفویه:

- جایگاه والای پروانه

بر سر منصب پروانه چه خون‌ها می‌شد شمع می‌داشت اگر انجمن آرایی تو

صائب تبریزی، ۱۳۹۱: ۶ / ۶۵۰۹

- پروانه و خویشاوندی و تقرب

به لوح مرقد پروانه این رقم دیدم که آتشی که مرا سوخت خویش را هم سوخت

عرفی، ۱۳۷۸: ۴۱۷

- پروانه و جانبازی

از سر خردۀ جان سخت دلیرانه گذشت

آفرین باد به پروانه که مردانه گذشت

صائب تبریزی، ۱۳۹۱: ۱۶۳۰/۲

- پروانه و دور سر گشتن

پیش از این بر گرد سر گشتن چنین رسوا نبود

این بنای خیر را پروانه در محفل گذاشت

همو، ۲/۱۳۴۶

- پروانه و عشق و اطاعت

کع عاشق را ز قرب یار مانع می تواند شد؟

ادب پروانه ما را ز محفل بازمی دارد

همو، ۳/۲۹۵۱

قدر عاشق می شناسد مشهدش پرنور باد

ماتم پروانه دارد تا دم مردن چراغ

همو، ۵/۵۱۴۶

- پروانه و وفاداری

خواندن اسرار وفا مشکل است

مهر شد آن نامه که پروانه برد

بیدل، ۱۳۸۴: ۵۷۸

- پروانه و آسیبها

از شبیخون نسیم سحر ایمن می بود

شمع می کرد اگر رحم به پروانه خویش

صائب تبریزی، ۱۳۹۱: ۵۰۰/۵

- پروانه و شجاعت

گر روی دلی از طرف شمع ندیدست

صائب علوم سبب جرأت پروانه کدام است؟

همو، ۲/۲۱۳۸

- پروانه قتل

خط که پروانه قتل است هوسناکان را

پیش بالغ نظران آیه رحمت باشد

همو، ۴/۳۴۴۰

- پروانه احسان

چو بگشاید در گنج سخا را

دهد پروانه شاهی گدا را

اهلی شیرازی، ۱۳۴۳: ۱۱۵۲۲

تویی آن شمع فلک بزم ملک پروانه که جهانی ز تو پروانه احسان دارد

محتشم، ۱۳۸۷: ق ۱۷

- پروانه بخت

فلک	تا	به حکم	شهنشاه	گیتی	زند	مهر	بر	نامه	کامکاری
رساند	پروانه دار	سعدت	به	مهر	تو	پروانه	بختیاری	(آملی، ۱۳۴۶: ۴۴۴۵-۴۴۴۶)	

- پروانه آزادی

به استخلاص من پروانه فرمای که چون شمع زبانی آتشین است
ساوجی، ۱۳۳۶: ق ۲۰

- پروانه عفو

بود کز شمع دیوان خانه عفو دهد لطف توام پروانه عفو
(اهلی شیرازی، ۱۱۴۸۵: ۱۳۴۳)

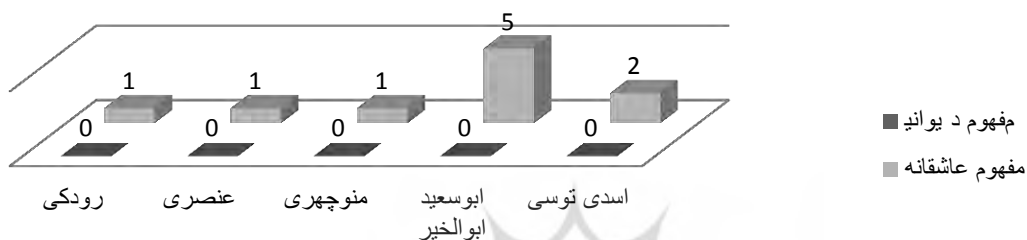
۷. نتیجه گیری

پروانه منصبی با اصالت ایرانی است که از نخست جایگاه خاصی در دربارهای سلاطین داشته و همواره به‌عنوان یکی از ارکان اصلی دولت‌ها مطرح بوده و شخصیت‌های تأثیرگذاری را نیز به تاریخ معرفی نموده است. صاحب این منصب به سبب ملازمت دائمی با شاه در بسیاری از امور حساس مملکت طرف مشورت بوده و دخالت مستقیم داشته است و در اغلب دوره‌های تاریخ، مقامی هم‌شأن نایب‌السلطنگی و القابی چون امیرالامرای و سپاه‌سالاری داشته است. پروانگی از آغاز، منصبی مربوط به طبقه حجاب بوده و حاجبان دربار، اغلب به سبب زبان‌دانی به رسالت و سفارت گسیل می‌شده‌اند. در آغاز دوره صفوی، منصب «پروانچی» به وکالت نفس نفیس همایون یا جانشینی شاه ارتقا یافت و در پی محدود شدن قدرت قزلباش در دوره شاه‌عباس و جای‌گزینی منصب وزارت به‌جای وکالت، پروانگی تا پایان عصر صفوی با عنوان «ایشیک آقاسی باشی گری» (= رئیس آقایان بیرونی) به‌عنوان مأمور تشریفات دربار، انجام وظیفه نموده و عمدتاً به‌عنوان سپاه‌سالار، حفاظت از جان شاه و امر رسالت و سفارت را بر عهده داشته است.

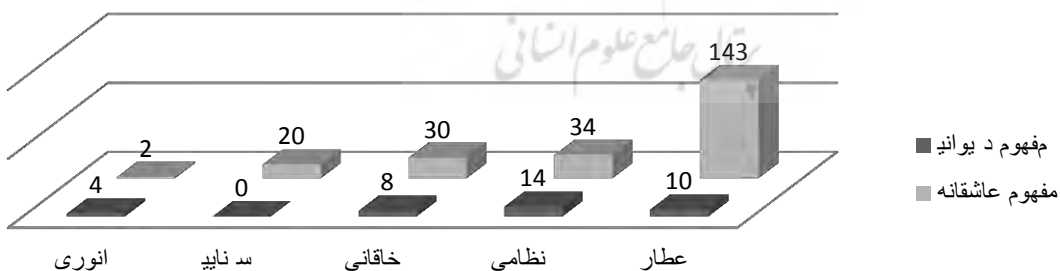
بررسی سیر تطوّر تاریخی پروانگی و مقایسه فرازوفرودهای آن در شعر صوفیانه در برابر شعر غیر صوفیانه، بیانگر آن است که فراوانی عناصر برگرفته از نماد پروانه در آثار سخنوران، با اوج و حسیض منصب پروانه در طول تاریخ، ارتباط معنی‌داری داشته و بدون تردید تمایلات عرفانی و صوفیانه به‌خصوص در عصر صفوی بستری مناسب برای رشد این نماد ادبی و عرفانی و ترفیع جایگاه آن به‌عنوان یک منصب و مقام دولتی با رویکرد مذهبی بوده است.

۹. نمودار فراوانی کاربرد پروانه در دوره‌های مختلف تاریخی

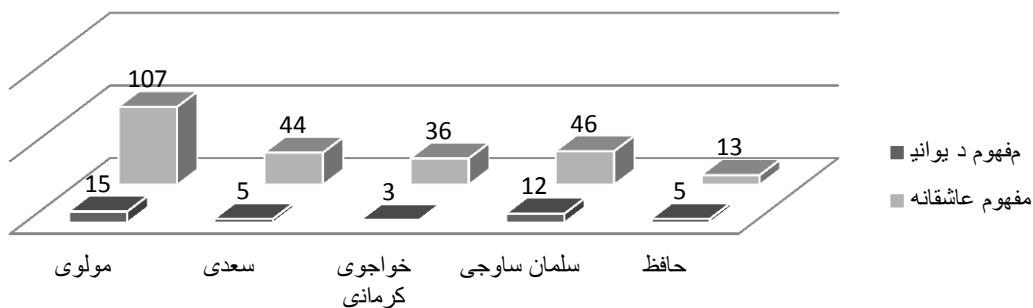
دوره اول: از آغاز عهد اسلامی تا دوره سلجوقی



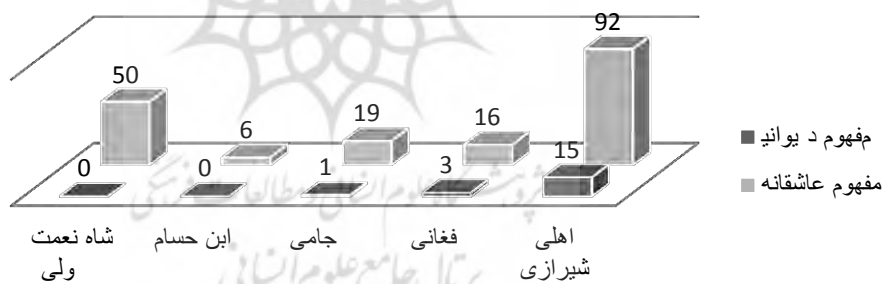
دوره دوم: از میانه قرن پنجم تا آغاز قرن هفتم هجری



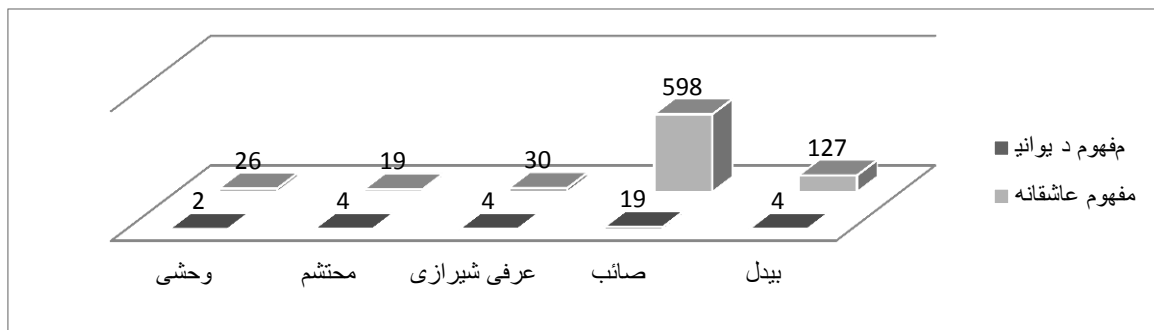
دوره سوم: از اوایل قرن هفتم تا قرن هشتم هجری



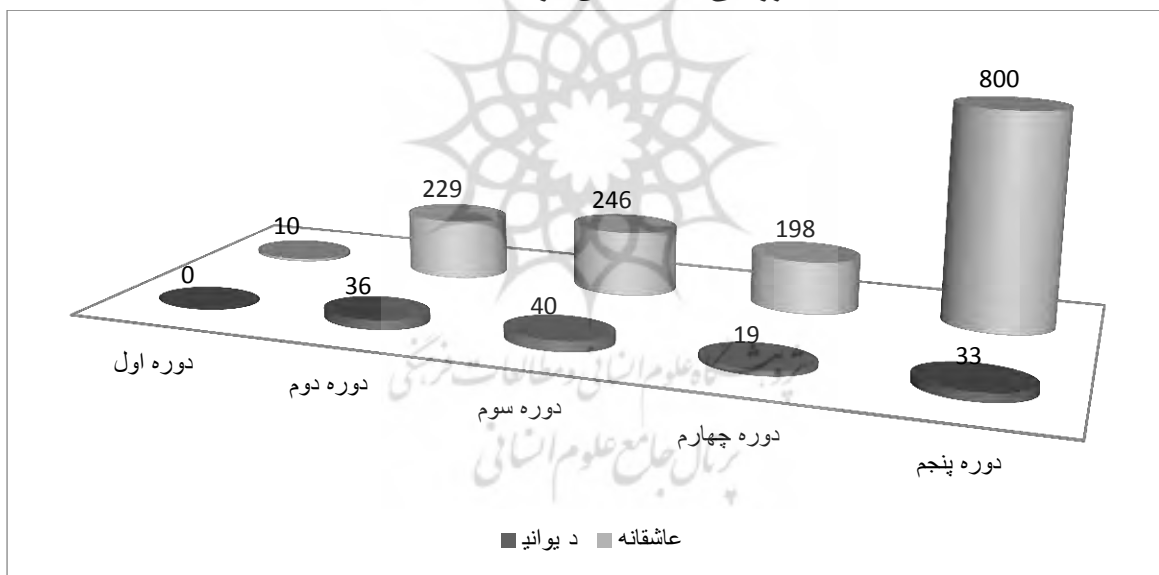
دوره چهارم: از پایان قرن هشتم تا اوایل قرن دهم



دوره پنجم (عصر صفوی): از آغاز سده دهم تا میانه سده دوازدهم هجری



بررسی مقایسه‌ای در یک نگاه



منابع

آقسرائی، محمود بن محمد (۱۳۶۲) تاریخ سلاجقه یا مسامره الاخبار و مسایره الاخبار. به اهتمام عثمان توران، [تهران]: اساطیر.

آملی، طالب (۱۳۴۶) کلیات اشعار ملک‌الشعرا طالب آملی، به اهتمام و تصحیح و تحشیه شهاب طاهری، تهران: سنایی.

ابن بی‌بی المنجمه (۱۳۵۰) اخبار سلاجقه روم با متن کامل مختصر سلجوق نامه ابن بی‌بی، به اهتمام محمدجواد مشکور، تهران: کتاب‌فروشی تهران.

ابن درید، محمد بن حسن (۱۳۸۳)، مشهد: مجمع جمهره اللغة.

ابن منظور، محمد بن مکرم (۱۳۸۸ ه.ق) لسان العرب، بیروت: دارالفکر.

اهلی شیرازی، محمد بن یوسف (۱۳۴۴) دیوان اشعار اهلی شیرازی، به اهتمام و تصحیح حامد ربانی، تهران: سنایی.

برهان، محمدحسین بن خلف (۱۳۷۶) برهان قاطع، تهران: امیر کبیر.

بناکتی، داود بن محمد (۱۳۴۸) تاریخ بناکتی؛ روضه اولی الالباب فی معرفه التواریخ والانساب، به کوشش جعفر شعار، تهران: چاپخانه داور پناه.

بهار، لاله تیک چند (۱۳۷۹) بهار عجم: فرهنگ لغات، ترکیبات، کنایات و امثال فارسی، تصحیح کاظم دزفولیان، تهران: طلایه.

بیدل دهلوی، عبدالقادر بن عبدالخالق (۱۳۸۴) دیوان بیدل دهلوی، به تصحیح خلیل‌الله خلیلی، به اهتمام مختار اسماعیل نژاد، تهران: سیمای دانش.

بیهقی، ابوالفضل (۱۳۷۳) تاریخ بیهقی، به کوشش خلیل خطیب رهبر، تهران: مهتاب.

التنوخی، محسن بن علی (۱۹۹۵) منشورالمحاضره و اخبارالمذاکره. محقق: عبدالشالجبی، [؟]، دار صادر.

جلالی، نادره (۱۳۷۵) تاریخ آل سلجوق در آناتولی (از مؤلف ناشناس) تهران: ثالث.

جملی کارری جیووانی، فرانچسکو (۱۳۴۸) سفرنامه کارری، ترجمه عباس نخجوانی و عبدالعلی کارنگ. تهران: اداره کل فرهنگ و هنر آذربایجان شرقی.

جنابدی، میرزا بیگ (۱۳۷۸) روضه‌الصفویه، به کوشش طباطبایی. تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار.

حافظ شیرازی، خواجه شمس‌الدین محمد (۱۳۷۰) دیوان غزلیات مولانا شمس‌الدین محمد خواجه حافظ شیرازی، به کوشش خلیل خطیب رهبر، تهران: صفی‌علیشاه، چاپ هفتم.

حسینی زبیدی، مرتضی (۱۳۹۹ ه.ق) تاج العروس من جواهرالقاموس، بیروت: دارالفکر.

خاقانی شروانی، بدیل بن علی (۱۳۸۲) دیوان افضل‌الدین بن علی نجار خاقانی شروانی، تصحیح و مقدمه و تعلیقات به کوشش ضیاء‌الدین سجادی، تهران: زوار، چاپ هفتم.

خنجی اصفهانی، فضل‌الله بن روزبهان (۱۳۷۹) تاریخ عالم‌آرای امینی، به کوشش مسعود شرقی، تهران: خانواده.

خواجوی کرمانی، محمود بن علی (۱۳۷۴) غزلیات خواجوی کرمانی، به کوشش حمید مطهری، کرمان: انتشارات خدمات فرهنگی، چاپ سوم.

خواجه نظام‌الملک، ابوعلی حسن طوسی (۱۳۴۷) سیرالملوک، به اهتمام هیوبرت دارک، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.

الخوارزمی، ابوعبدالله (۱۴۲۸) مفاتیح‌العلوم، محقق: عبدالامیر اعسم، لبنان: دارالمناهل.
خواند میر، غیاث‌الدین بن همام‌الدین (۱۳۱۷) دستورالوزراء: شامل احوال وزرای اسلام تا انقراض تیموریان، تهران: اقبال.

خواند میر، غیاث‌الدین (۱۳۵۳) تاریخ حبیب‌السیر با مقدمه جلال‌الدین همایی، تهران: خیام.
دهخدا، علی‌اکبر (۱۳۳۷) لغت‌نامه دهخدا. تهران: دانشگاه تهران، سازمان لغت‌نامه دهخدا.
رازی، امین احمد (۱۳۸۹) تذکره هفت‌اقلیم، به اهتمام محمدرضا طاهری، تهران: سروش.
رودکی، جعفر بن محمد (۱۳۷۶) دیوان رودکی سمرقندی، بر اساس نسخه سعید نفیسی؛ ی. براگینسکی، تهران: موسسه انتشارات نگاه، چاپ دوم.

روملو، حسن (۱۳۴۹) احسن التواریخ، به اهتمام عبدالحسین نوائی، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
الزمخشری، ابوالقاسم محمود بن عمر (۱۴۰۲ هـ) مقامات الزمخشری، بیروت: دارالکتب العلمیه.
سانسون، مارتین (۱۳۷۷)، سفرنامه سانسون، ترجمه محمد مهریار، اصفهان: گل‌ها.
ساوجی، سلمان بن علاء‌الدین محمد (۱۳۳۷) دیوان سلمان ساوجی، به اهتمام منصور مشفق، تهران: صفی‌علیشاه.

سرکاراٹی، بهمن (?) مقالهٔ برید، در دانشنامه جهان اسلام، نویسنده مؤسسه دائره‌المعارف الفقه‌الاسلامی ج ۱ ص ۱۱۵۳.

سیوری، راجر مروین (۱۳۷۲) ایران عصر صفوی، ترجمه کامبیز عزیزی، تهران: مرکز.
شمس منشی، محمد بن هندو شاه (۱۹۷۶) دستورالکاتب فی تعیین‌المراتب. به سعی و اهتمام: عبدالکریم علی اوغلی علی زاده، مسکو: اداره انتشارات «دانش». شعبه ادبیات خاور.

صائب، محمدعلی (۱۳۹۱) دیوان صائب تبریزی، به کوشش محمد قهرمان، تهران: علمی و فرهنگی.
صفا، ذبیح‌الله (۱۳۸۹) تاریخ ادبیات در ایران، تهران: فردوس.

عبید زاکانی، خواجه نظام‌الدین (۱۳۷۹) کلیات عبید زاکانی، شرح پرویز اتابکی، تهران: زوار.
عرفی شیرازی، جمال‌الدین محمد (۱۳۷۸) کلیات عرفی شیرازی، به کوشش محمدرضا الحق انصاری، تهران: موسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران.

عطار نیشابوری، فریدالدین (۱۳۶۶) منطق‌الطیر، به اهتمام احمد رنجبر، تهران: اساطیر.
(۱۳۶۸) دیوان عطار، به اهتمام و تصحیح تقی تفضلی، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.

(۱۳۵۵) خسرو نامه، به تصحیح و اهتمام احمد سهیلی خوانساری، تهران: کتاب‌فروشی زوار.
فخرالدین صفی، علی بن حسین (۱۳۴۶) لطایف‌الطوائف با مقدمه و تصحیح و تحشیه و تراجم و اعلام به سعی و اهتمام احمد گلچین معانی، تهران: اقبال و شرکاء.

کمپفر، انگلبرت (۱۳۶۳) سفرنامه کمپفر، ترجمه کیکاووس جهان داری، تهران: شرکت انتشارات خوارزمی.

گردیزی، ابوسعید عبدالحی بن الضحاک ابن محمود (۱۳۶۳) تاریخ گردیزی، به تصحیح و مقابله عبدالحی حبیبی: [تهران]: دنیای کتاب.

محتشم کاشانی (۱۳۸۷) دیوان محتشم کاشانی، با تصحیح و اهتمام اکبر بهار وند. تهران: نگاه.

معین، محمد (۱۳۹۱) فرهنگ فارسی، تهران: امیرکبیر.

منشی قمی، احمد بن حسین (۱۳۸۳) خلاصه التواریخ، احسان اشراقی، تهران: دانشگاه تهران، موسسه چاپ و انتشارات.

مولوی رومی، جلال‌الدین محمد (۱۳۷۶) کلیات شمس تبریزی به انضمام شرح‌حال مولوی به قلم بدیع‌الزمان فروزانفر، تهران: امیرکبیر.

میرزا سمیعا، محمد سمیع (۱۳۶۸)، تذکره‌الملوک، به کوشش: محمد دبیر سیاقی، تهران: امیرکبیر.

مینورسکی، فئودوروویچ (۱۳۶۸) سازمان اداری حکومت صفوی یا تحقیقات و حواشی و تعلیقات مینورسکی بر تذکره‌الملوک، ترجمه: مسعود رجب نیا، تهران: امیرکبیر.

نظامی گنجوی، الیاس بن یوسف (۱۳۷۸) کلیات خمسه نظامی گنجوی، مطابق نسخه تصحیح‌شده وحید دستگردی، به اهتمام پرویز بابایی. تهران: نگاه علم، چاپ سوم.

